



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۸۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل چهارم که پایان بخش فصول نظر اخیر است که درباره میراث مجوسی بود، دو تا مسئله را مطرح کردند. چهار صورت داشت که این صور چهارگانه روشن شد که اگر جریانی هم پیش مجوسیان صحیح باشد هم پیش ما، اینها اگر به محکمه ما آمدند ارث می برند و اگر پیش اینها هم باطل باشد پیش ما هم باطل باشد ارث نمی برند، اگر پیش آنها باطل باشد ولی پیش ما صحیح باشد مثل نکاح انقطاعی می توانیم حکم بکنیم اما پیش ما باطل باشد، پیش آنها صحیح باشد مطابق این چند آیه سوره مبارکه «مائده» که تلاوت شد و روایاتی که در همین زمینه وارد شد نمی توانیم حکم بکنیم.

پرسش: ظاهراً در نکاح انقطاعی توارثی نیست

پاسخ: بله نیست، زوجیت نیست ولی فرزند هست. نکاح دو قسم شد: نکاح ارثی، نکاح غیر ارثی، از نظر سببی نکاح انقطاعی ارث نمی آورد ولی از نظر نسبی ارث می آورد. این احکام گذشت.

دو تا مسئله را که پایان بخش این فصل چهارم است مرحوم محقق ذکر کردند. مسئله اولی این است که «المسلم لا يرث بالسبب الفاسد فلو تزوج محرمة» أو «محرمة»، «لم يتوارثا» از نظر زوجیت. از نظر سبب که این سبب باطل است اگر مسلمانی در اثر حشر با همین مجوسی ها مثل خود اینها زندگی کرده است، با یکی از محارم خود ازدواج کرده است، از نظر سبب یعنی زوجیت ارث نمی برد اما از نظر نسب که رابطه نسبی با او داشته باشد ارث می برد «المسلم لا يرث بالسبب الفاسد» نه «بالنسب الفاسد» «بالسبب

الفاسد فلو تزوج مُحَرَّمَةً» أو «مَحَرَّمَةً» لم يتوارثا سواء كان تحريمها «آن مُحَرَّمَةً» متفقاً عليه» باشد. در جریان اُم نسبی که حرمتش معلوم است که ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾^۱ بحثی نیست.

مادر رضاعی هم که «الرضاع لحمه كالحمة النسب»^۲ این هم حکم نسبی را دارد این هم هیچ و این مورد اختلاف است «کان تحريمها متفقاً عليه» باشد مثل اُم رضاعی یا مختلف باشد مثل اُمّ مَزنی بها اگر با زنی - معاذالله - زنا کرد اُم این مزنیه مورد حرمت است و طبق بعضی از فتاوا مورد حرمت نیست، در این قسم سوم که مورد اختلاف است این هم به نظر ما ارث نمی‌برد، تنها در جایی ارث می‌برند که سبب، سبب صحیح باشد.

پس غرض این است که فساد مانع نیست، احراز صلاح شرط است «لا يرث بالسبب الفاسد» بعد این فسادش خواه مورد اتفاق باشد، خواه مورد فتوای کسی باشد این مطابق فتوای خاص خودش نمی‌تواند اجازه ارث بدهد «المسلم لا يرث بالسبب الفاسد» این سبب فاسد یا مقطوع است یا مثلاً مورد نظر بعضی از فقهاست «فلو تزوج» مُحَرَّمی از محارم خود این «لم يتوارثا» حالا «سواء كان» تحریم این مُحَرَّمه که حرمت ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾ و ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ﴾^۳ متفق علیه باشد مثل مادر رضاعی یا مورد اختلاف باشد مثل مادر زنی که با او - معاذالله - زنا کرده است یا «المتخلقة من ماء الزانی» باشد که اگر کسی با زنی زنا کرده است بقایای آن آب مانده است از آن بقایا دختری به دنیا آمده، این متخلقه از ماء زانی است با او نمی‌تواند ازدواج بکند «و سواء كان الزوج معتقداً للتحليل أو لم يكن» عمده آن فتوادهنده است، معیار اوست، قاعده الزام هم در این‌گونه از موارد نیست این قاعده «الزموا» برای اینکه این دین یک دین جهانی است با این پنج گروهی که در سوره مبارکه «حج» آمده که ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصَارِيَّ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ این شش طایفه فرمود در قیامت ﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۴ اول مؤمن‌اند، ششمی مشرک‌اند، این چهار تا هم یهودی‌های هستند مسیحی‌ها هستند صابین هستند و

۱. سوره نساء، آیه ۲۳.

۲. المهذب البارع، ج ۳، ص ۲۳۶؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳. سوره نساء، آیه ۲۳.

۴. سوره حج، آیه ۱۷.

مجوسی‌ها هستند، نسبت به همه اینها قاعده الزام هست مخصوصاً درباره مشرکین که فرمود: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِیَ دین﴾^۱ حالا اگر سنت باطله‌ای یا حرامی را اینها قانونی کردند این مثل شرک که نیست در حد شرک که نیست، نسبت به مشرکین وقتی فرمود: «الْزَمُوهُمْ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»^۲ در مسائل اخلاقی و فاسد و مانند اینها هم همین‌طور است این ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِیَ دین﴾ هم ناظر به مشرکین است.

غرض این است که وقتی این درباره شرک مطابق قاعده الزام، انسان می‌تواند یا موظف است اعمال کند، در مسائل دیگر هم یقیناً می‌تواند. به هر تقدیر با سبب فاسد هرگز ارث نمی‌برد سبب باید مقطوع الصحه باشد. این مسئله اولی.

برخی از فقهای ما (رضوان الله تعالی علیهم) گفتند این باید محرز الحلیة عند الكل باشد تا قاضی بتواند حکم بکند. البته حالا اگر فتوای شخصی به حلیت باشد بله، فتوای خودش است و می‌گوید اما نظام اسلامی بخواهد محکمه قضایی تشکیل بدهد، این باید که حلال قطعی باشد. فرمود: «سواء كان الزوج معتقداً للتحليل أو لم يكن» عمده فتوا دهنده و قاضی است و محقق به عنوان فتوادهنده می‌گویند جایز نیست، موافقان این هم می‌گویند جایز نیست، حالا زوج جایز بداند حرفی دیگر است. یک وقت است که خودش ازدواج کرده، حرف دیگر است یک وقت فقیه اسلامی بخواهد حکم بکند یا اجرا بکند حق ندارد.

غرض این است که قاعده الزام مربوط به آن جایی است که علیه اینها باشد نه له اینها، نه اینکه شما مطابق با میل اینها، مطابق فتوای اینها عمل بکنید، نه، اینها را مطابق با آنچه که به نفع شماست و یا روابط بین‌الملل تنظیم می‌کند، الزام کنید.

پرسش: ... شاید عقد اصلاً محقق نشود که نمی‌توانند توارثی داشته باشند

پاسخ: بله، عقد باطل است. غرض این است که آن شخصی که می‌گوید «لا يجوز» یعنی منع وضعی دارد، نمی‌توان گفت که چون شوهر حلال می‌داند «الْزَمُوهُمْ» چون قاعده الزام علیه است نه له؛ یعنی آن جایی که علیه اینهاست، مطابق رای اینها عمل کنید، نه اینکه به میل اینها عمل کنید، شما هم به میل اینها رفتار بکنید، نه! بخواهید چیزی را علیه اینها اعمال بکنید که خودشان قبول دارند

۱. سوره کافرون، آیه ۶.

۲. عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۵۱۴.

«الزُّمُوهُمْ». بنابراین اگر زوج معتقد به حلیت این ازدواج بود ولی آن فقیه حلال ندانست، نمی‌تواند بگوید چون آنها حلال می‌دانند من حلال می‌دانم. بنابراین یک قاعده کلی شد، اختصاص به مسئله نکاح و امثال ندارد.

بله، اگر آنها در دستگاه خودشان انجام دادند مسلمان‌ها ترتیب اثر صحت می‌دهند اما حکمی را که اسلام حرام می‌داند این بخواهد مطابق الزام انجام بدهد، قاعده الزام چنین چیزی را نمی‌گوید. حالا اگر فروعات مورد اختلاف دیگری بود ممکن است که بعد مطرح بشود.

این درباره سبب بود و این گرچه پایان‌بخش مسئله ارث است ولی در تمام مسائل ارثی هر جا سبب فاسد بود ارث نمی‌برد چه ولاء عتق باشد چه ولاء ضامن جریره باشد چه ولاء امامت باشد کسی ادعای امامت نکند و امام نباشد این سبب فاسد است. سبب چهار تا بود زوجیت بود و ولاء عتق بود و ولاء ضامن جریره بود و ولاء امامت. حالا اگر کسی گفته من امام مسلمین هستم و فاقد آن شرایط بود، حنفی بود، شافعی بود، مالکی بود و امثال ذلک، اینکه نمی‌شود حکم امام مسلمین را بر آن بار کرد، آنها اگر چنین کردند سر جایش محفوظ است اما ما حق نداریم که طبق این عمل کنیم.

پرسش: قاعده الزام ...

پاسخ: بله، خودشان انجام دادند.

پرسش: اهل سنت هم قاعده الزام دارند.

پاسخ: بله دارند ولی بالاخره آنها هم که دارند به همین معناست یعنی آنچه علیه فرقه دیگر است را اقامه می‌کنند، آنها هم همین‌طور هستند.

مسئله دوم این است که «المسلم یرث بالنسب الصحیح و الفاسد» نسب حالا اگر کسی مادر شد چون در وطی به شبهه، ارث هست یا در فرزند شبهه، ارث هست؛ این فرزند شبهه به سبب فاسد است منتها طبق نصوص ارث می‌برد. «المسلم یرث بالنسب الصحیح»، یک «و الفاسد»، دو «لأن الشبهة كالعقد الصحیح فی التحاق النسب» پس چون این است احکام ولد را دارد ارث می‌برد. پرسش: درباره شبهه نباید تعبیر به فاسد می‌کردند، صحیح و فاسد درباره مشکوک است اما شبهه ...

پاسخ: نه، اگر شبهه‌اش بعد محقق شد باز می‌گویند که ارث می‌برد. آن وقت عمل مشکوک است، بعد از عمل که یقینی شد، بعد از ائضاح و واضح شدن، این معلوم شد. «لأن الشبهة كالعقد الصحيح في التحاق النسب» این چنین است. این بحث میراث در اینجا تمام شد.

حالا این حدیث نورانی که علما ورثه انبیا هستند یا «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»^۱ این مقداری بحث بشود که واقعاً علما ورثه انبیا هستند چگونه ورثه انبیا هستند. این بزرگانی که در این زمینه بحث کردند که عالمان دین از انبیا ارث می‌برند و در زیارت وارث یک اصل کلی است در اسلام و درباره اهل بیت (علیهم السلام) که همه از اینها ارث می‌برید، این ارث یعنی چه؟ یعنی از او به اینجا رسیده است یا راه دیگری دارد؟ درباره زیارت وارث که درباره وجود مبارک سید الشهداء (سلام الله علیه) است، انبیا نام شریفشان برده شد که تو از همه اینها ارث بردی، تو وارث اینها هستی.^۲

در مسئله ارث دو تا مطلب است یکی اینکه در معاملات مال به جای مال می‌نشینند «کما تقدم» ولی در ارث مالک به جای مالک می‌نشینند نه مال به جای مال، یعنی این مال منتقل نمی‌شود گرچه به حسب ظاهر، آدم خیال می‌کند مال منتقل شد، مال منتقل نمی‌شود برای اینکه ناقلی در کار نیست، عوضی در کار نیست، این مال سر جایش محفوظ است، این مال قبلاً مالکش زید بود الآن عمرو به جای زید نشسته است در ارث مالک به جای مالک می‌نشینند نه اینکه مال به جای مال بنشینند، در بیع و امثال بیع مال به جای مال قرار می‌گیرد بیع را گفتند: «مُبَادَلَةٌ مَالٍ بِمَالٍ»^۳ ولی در ارث تبادل مال به مال نیست تبادل مالک به مالک است؛ یعنی مالکی به جای مالک می‌نشینند. این خلیفه است برای او. این اصل اول که ارث نقل مال از جایی به جای دیگر نیست تبادل مال نیست تبادل مالک است.

۱. سوره مریم، آیه ۶.

۲. کانل الزیارات، ص ۲۰۶.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۰۸؛ المکاسب، ج ۳، ص ۷.

دوم اینکه در ارث مادی تا مالک نمیرد، وارث به جای او نمی‌نشیند ولی در ارث معنوی تا وارث نمیرد نمی‌تواند به جای مورث بنشیند؛ در «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱، تا «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^۲ نباشد هیچ شخصی به جای پیغمبر یا به جای امام نمی‌نشیند. وقتی علما وارث انبیا می‌شوند که «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» محقق بشود، آن وقت وارث انبیا می‌شوند و خیلی از چیزها را ارث می‌برند. ارثی که به اینها می‌رسد برای اینکه اینها به آن مقام رسیدند؛ اگر خودشان به آن مقام رسیدند که همتای او شدند و اگر نه، لیاقت پیدا کردند که به جای آنها بنشینند در حقیقت ارث به این معنا درست است که به جای آنها نشسته‌اند؛ ولی وجود مبارک سید الشهداء ظاهراً این‌طور نیست که حالا به جای آنها نشسته البته به جای انبیای بزرگ مثل انبیای اولوا العزم و اینها ممکن است ولی نسبت به غیر از اینها این‌طور نیست که به جای آنها باشد، نه! خودش به این مقام رسیده و اینها را دارد. این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که در مسئله ارث معنوی طبقه‌بندی نیست، در ارث مادی طبقه‌بندی است اما وقتی که جریان ارث معنوی شد [در همان زیارتنامه سید الشهداء] از آدم شروع می‌شود تا به خاتم.

مطلب بعدی آن است که گاهی خیال می‌شود که در «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳ این خلیفه یعنی به جای جَنّی‌های قبلی یا به جای نسناس‌ها یا به جای افراد دیگر، ما شما را قرار دادیم، این نیست ظاهراً، برای اینکه این مقامی نیست که قبلاً آنها برخوردار بودند، حالا گروه دیگر بیایند؛ ذات اقدس الهی همه ملائکه را جمع کرده باشد «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۴ خلیفه یعنی نسل قبلی یعنی نسناس و آنها رفتند یا جَنّی‌ها رفتند یا گروه دیگر رفتند من می‌خواهم یک گروه دیگر خلق کنم این جریان نیست و ثانیاً این مقامی نیست تا اینکه فرشته‌ها بگویند که «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۵ این چه مقامی است تا اینها بگویند که ما هستیم، ما را خلیفه قرار بده، این معلوم می‌شود که این «خلیفة الله» است نه خلیفه قوم قبلی.

برای اینکه این مسئله خوب تثبیت بشود، وقتی حکومت اسلامی مستقر شد آنها مثل الآن که سربرگی دارند که عنوان کلی است که اینها مثلاً از طرف رئیس جمهور است یا وزیر است یا وکیل است، وقتی حکومت اسلامی توسط حضرت امیر(سلام الله علیه)

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۲. الوافی، ج ۴، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

تشکیل شد، مأمورین أخذ زکوات، جمعیت فراوانی بودند برای اینکه دارد «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۱ آن روز هم کشاورزی بود، دامداری و اینها بود، مأمورین جمع غلات و اینها، فراوان بودند، وجود مبارک حضرت امیر(سلم الله علیه) که مأمور أخذ صدقات را اعزام می‌کردند نامه‌ای می‌نوشتند که از علی «ولی الله و خلیفته» این مسئله خلافت از همان روزگار اولیه اسلام مطرح شد که ما خلیفه الله هستیم.

پس معلوم می‌شود خلیفه‌ای که در صدر اسلام مطرح بود همان خلیفه الله بود و خلیفه رسول الله بود و امثال ذلک، بعد این را ما بگوییم که خلیفه معنی جانشینی نسناس و امثال ذلک است و مقامی در کار نیست این‌طور نیست تا ما بگوییم به دیگری هم می‌رسد! نه، این خلیفه الله است. در نهج البلاغه این نامه بیست و پنجم دارد که «کان یکتبها» این «کان یکتبها» یعنی به منزله سربرگ بود برای همه می‌نوشت «کان یکتبها لمن یستعمله علی الصدقات» می‌فرمود: «أُطْلِقُ عَلَيَّ تَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» و کسی را هم نترسان و امثال ذلک، بعد فرمود به آنها می‌گویی، وقتی که رفتی با احترام و اینها به آنها رسماً اعلام کن «ثُمَّ تَقُولُ» به آنها رسماً می‌گویی «عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ» پس این‌طور نیست که عنوان خلیفه بعدها در آمده باشد، زمان خلفا و اینها در آمده باشد، یک تعبیر عادی باشد مقام نباشد، نه! مقام بود از همان اول عنوان خلیفه الله برای انسان کامل مطرح بود. می‌فرمود به مردم اعلام کنید که «أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ لِأَخْذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ» مال خدا را! مال شما نیست مال خداست که در مال شماست می‌خواهیم آن را بگیریم.

بنابراین این مسئله خلیفه بودن این‌طور نیست که بعدها پیدا شده باشد یا طبری گفته باشد و خلیفه قبلی‌ها هم نیستند، نه! خلیفه الله اند؛ منتها شبهه آن آقایان این است که خلیفه مربوط به موردی است که صاحبش غایب باشد و این خلیفه باشد، خدا که همیشه حاضر است! یکی از دعا‌هایی که در نهج البلاغه است دعای مستحب سفر است، دعای سفر یکی اینکه انسان وقتی سوار مرکب شد چه بگوید و یکی اینکه حالا که می‌خواهد خداحافظی بکند از زن و بچه‌اش چه بگوید؟ وقتی سوار مرکب شد بگوید

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» الآن سوار هواپیما می شود هم همین طور است، سوار اتومبیل می شود هم همین طور است، آن روزها اسب و استر بود امروز این است «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»^۱.

موقع سفر کردن انسان مستحب است که این دعا را بخواند این دعا در نهج البلاغه است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَالْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا»^۲ خدایا تو هم با ما هستی هم پیش زن و بچه مایی و غیر از تو کسی دیگر نمی تواند این طور باشد که هم مصاحب مسافر باشد، همراه مسافر باشد، مسافر را حفظ کند، هم در غیاب او زن و بچه اش را حفظ کند. ذات اقدس الهی اسباب متعدد دارد، به لحاظ اینکه پیش زن و بچه است و از آن جهت که محیط به آنهاست و حافظ آنهاست، خلیفه ماست و چون خلیفه ماست ما هم می توانیم خلیفه او باشیم؛ یعنی من کار را الآن می خواهم به دست شما انجام بدهم نه اینکه حالا چون خدا حاضر کل است خلیفه الله ندارد، تعبیر خلیفه الله در روایات و ادعیه و زیارات فراوان است.

بنابراین انسان می تواند خلیفه الله باشد منتها شرطش این است که «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» که در ارث معنوی تا وارث نگیرد از ارث معنا بهره ای نمی برد؛ در ارث مادی، مورث باید بمیرد تا مال به وارث برسد یعنی وارث به جای او بنشیند ولی در ارث معنوی، تا وارث نگیرد «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» سهمی از ارث نمی برد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره زخرف، آیات ۱۳ و ۱۴؛ لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۳۶۸.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۶.